

بزرگان هنر و ادب خواندن چه کتاب‌هایی را پیشنهاد می‌کنند؟

زیافت کتاب در روز گاران بهاری

سالار عقیلی
 عقیلی که یکی از محبوب‌ترین و البته پرکارترین خوانندگان سال‌های اخیر بوده، در زمینه کتاب به رمان درخت‌انجیر معابد نوشته احمد محمود اشاره می‌کند. آخرین رمان زنده‌یاد محمود که چکیده تمام دانسته‌ها و مهارت‌های اوست، رماتی که نشان می‌دهد خرافات چگونه گام به گام و زده زده می‌تواند فرهنگ یک رمان‌نویس را مسموم کند. به‌باور این خواننده، دیگر رمان‌های احمد محمود چون همسایه‌ها، مدار صفر درجه و زمین سوخته را هم باید خواند.



پرواز همای
 خواننده محبوب و جنجالی سال‌های اخیر خواندن کتاب ماهی سیاه کوچولو نوشته صمد بهرنگی را پیشنهاد می‌کند. داستانی به زبانی ساده درباره فهمیدن و رنج‌های فهمیدن و توانی که باید داد تا دنیای‌مان از هر بند و حصری مصون بماند: «البته دیگر داستان‌های او را هم باید خواند. مثل اولدوز و کلاغ‌ها. صمد بهرنگی در کل نویسنده‌ای است متعلق به تمام دوران‌ها و اگر کودکان ما او را خوب بفهمند و بشناسند، مطمئن باشید دنیای بهتری خواهیم داشت.»



علی خدایی
 این داستان‌نویس تحسین شده بیشتر کتاب‌هایی که معرفی می‌کند، رمان‌های کلاسیک‌شده‌ای است که امتحان‌شان را پس داده‌اند و خوانندگان پرشماری در چهار گوشه دنیا یافته‌اند. کتاب‌هایی مانند «هادم‌بواری» و «گوستاوف‌لور»، «خشم و هیاهو» نوشته ویلیام فاکنر، «صدسال تنهایی» گابریل گارسیا مارکز، «اتور دشت» جی.دی. سلینجر و «خداحافظ گاری کوپر» رومن گاری. خدایی از رمان‌های ایرانی نیز به آثاری چون «شاهزاده احتجاب» هوشنگ گلشیری، «سوشون» سمین دانشور، «چشم‌هایش» بزرگ علوی و «بوف کور» صادق هدایت اشاره می‌کند. آثاری که بی‌شک هر کسی پیش از مرگ باید آنها را بخواند.



شمس لنگرودی
 این شاعر و پژوهشگر هم‌فکر حریف که در هر زمینه‌ای که در زندگی‌اش فعالیت کرده جزو سرامدان است، «صدسال تنهایی» و «وقایع نگاری یک جنایت از پیش اعلام‌شده» نوشته گابریل گارسیمارکز، «بیگانه» آلبر کامو، «خشم و هیاهو» ویلیام فاکنر، «سلاخ‌خانه شماره پنج» اثر کورت ونه‌گوت و «پدرو پارامو» اثر خوان رولفو را برای خواندن سفارش می‌کند. از آثار ایرانی هم به «جای خالی سلوچ» محمود دولت‌آبادی، «دانش‌آکل» صادق هدایت، «انتری که لوطی‌اش مرده بود» صادق چوبک، «سنگرو و ققمچه‌های خالی» بهرام صادقی و «بیز پلنگانی که با من دیده‌اند» از بیژن تجدی اشاره می‌کند.



محمدچمر مشیر
 از نگاه این نمایشنامه‌نویس هر زمان فرصت کردید آثاری چون «مرشد و مارگاریتا» میخائیل بولگاکیف، «تاگهان تابستان گذشته» تنسی ویلیامز، «مدراتو کانتابلیله» از مارگریت دوراس، «آینه‌های رویه‌رو» بهرام بیضایی، «ترس و لرز» غلامحسین سعدی، «داستان‌هایی از بارش مهر و مرگ» نوشته عباس نعلبندیان و «روزنه‌آبی» اثر کبر رادی را بخوانید. البته «جای خالی سلوچ» محمود دولت‌آبادی، «همسایه‌ها» اثر احمد محمود و «دایی جان ناپلئون» ایرج یزشک‌زاده هم توصیه می‌شوند.



شهرام ناظری
 از نگاه شوالیه‌ها از ایران نیز این کتاب‌ها را حتماً باید خواند. «صدسال تنهایی» مارکز، «هایی از دانستگی» نوشته مری لوتینس، «مثنوی مولانا»، «شاهنامه فردوسی»، «دیوان حافظ»، شعرهای فروغ فرخزاد و مهدی اخوان ثالث و البته تمام آثار رومن رولان.



اگر احساس خواب به شما دست داد در مکان امنی مانند پارکینگ‌های جاده‌ای، خودرو را متوقف کنید و از توقف در شانه بزرگراه خودداری کنید.

وقتی کسانی که کتاب نمی‌خوانند یا به قول خودشان نمی‌توانند بخوانند مورد این پرسش قرار می‌گیرند که چرا از کتاب فراری هستند، تنها چیزی که در پاسخ می‌گویند این است که در روز و روزگار فعلی کسی وقتی برای کتاب‌خواندن ندارد! با این که هر کس بنا به سلیقه‌اش ممکن است کتاب‌هایی خاص را ببیند، ولی به هر حال معیارهایی هم در این بین وجود دارد که نشان می‌دهد یک‌سری از کتاب‌ها را فارغ از سلیقه و انتخاب شخصی باید خواند. یکی از این معیارها سفارش کسانی است که به سواد و سلیقه‌شان باور داریم؛ بزرگان عرصه‌های گوناگون فرهنگ و ادب و هنر.

در این مطلب بزرگان به «شهروند» درباره کتاب‌هایی گفته‌اند که باید خواند.

محمود دولت‌آبادی
 این نویسنده بزرگ که با هر متر و معیاری شماری از قله‌های ادبیات داستانی ایران متعلق به آثار اوست؛ در معرفی کتاب به کتاب‌هایی ساده اشاره می‌کند: «من نمی‌خواهم یک کتاب مشخص را معرفی کنم بلکه به نظر من، اگر کتاب‌های عزیز نسین را پیدا کردید، آنها را حتماً بخوانید. این کتاب‌ها بهترین کتاب‌ها برای خواندن است. کتاب‌هایی ساده که خواندنش تجربه‌ای لذت‌بخش است، با این ارزش اضافه که در گذر سال‌ها کهنه نشده‌اند.»



جمال میرصادقی
 این نویسنده قدیمی که در همین دهه زندگی‌اش قرار دارد، خواندن کتاب «هزار و یک شب» را در این روزها توصیه می‌کند و آن را کتابی ماندگار می‌داند که حتماً باید خوانده شود: «کتابی که خیلی روی من تأثیر گذاشته، «هزار و یک‌شب» است. کتابی جویباران که سالیان دراز باقی مانده و نویسندگان خارجی از جمله بورخس بزرگ از آن خوب استفاده کرده‌اند. «پاییز پدر سالار» و «صدسال تنهایی» گابریل گارسیا مارکز را هم اگر کسی خوانده باشد، بی‌شک خود را از خیلی چیزها محروم کرده است.»



ابراهیم داروغه‌زاده
 مهم‌ترین مدیر سینمایی کشور در سال‌های اخیر کتاب‌هایی که برای مطالعه پیشنهاد می‌دهد آثاری جدی است. به نظر او دنیای سوفی و درمان شوپنهاور را باید خواند. دنیای سوفی بانام فرعی داستانی درباره تاریخ فلسفه، مهم‌ترین اثر نویسنده‌اش یوستین گورد است که در نقاط مختلف دنیا بارها و بارها به زبان‌های مختلف به چاپ رسیده است. درمان شوپنهاور نیز اثری است از اروین یالوم که این نیز بارها و بارها چاپ شده است.



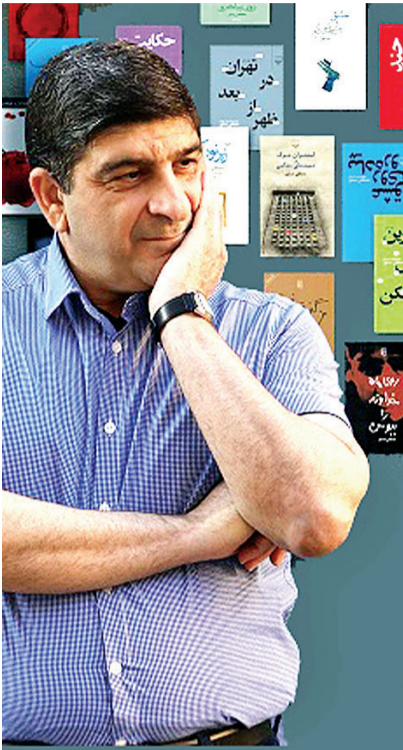
محمد جلیل عندلیبی
 یکی از قدیمی‌ترین آهنگسازان هنوز شاغل ایران خواندن کتاب سرگذشت موسیقی ایران را به همه پیشنهاد می‌دهد. به‌باور این آهنگساز که با استاد شجریان، شهرام ناظری، سالار عقیلی و تقریباً تمام خوانندگان مهم موسیقی ایرانی همکاری کرده، دانستن تاریخ و فرازونشیب‌های موسیقی ایران در گذر تاریخ بهترین راه برای شناخت موسیقی خوب از بد است و این خود به لذت بردن بیشتر از موسیقی کمک می‌کند.



ابوالفضل جلیلی
 کارگردان پرکار سینمای ایران با کوله‌باری از جوایز رنگارنگ در کارنامه‌اش وقتی مورد سؤال درباره پیشنهاد کتاب قرار می‌گیرد، می‌گوید که می‌خواهد پاسخی را که همیشه به این پرسش داده است، تکرار کند: «من عقیده دارم که تمام مشکلات از فهمیدن آغاز می‌شود. پس بهتر است هیچ کتابی خوانده نشود تا این دوران بگذرد. ولی برای کسانی که فهمیدن و مشکلاتش را می‌توانند تحمل کنند، کتابی را معرفی می‌کنم که در چندسال اخیر به همه سفارش خواندنش را کرده‌ام و آن هم چیزی نیست جز کتاب گفت‌وگوی هم‌میرافشار با شعبان بی‌مخ.»



رمان بزرگ در قاب کوچک



که در ادامه می‌آید، به مناسبت انتشار اثر جدیدش سخن گفته است. مستور صحبت‌هایش را چنین آغاز می‌کند: «خواننده‌های من یا به ادبیات نرسیده‌اند، یا از ادبیات عبور کرده‌اند. یعنی کسانی که نوشته‌های من را می‌خوانند، پر اثر خواندن یک اثر ادبی با من ارتباط نمی‌گیرند، بلکه بیشتر مشتری کات‌ذهنی و روحی داریم. البته حتماً باید به لحاظ تکنیکال به مسائل پرداخته شود تا اثرگذار باشد یا خواننده شود، والا تا آن‌جا که به من مربوط می‌شود، خواننده آرمانی من یک زن خانه‌دار است؛ کسی که اصلاً در عمرش کتاب نخوانده و اگر بشنوم کتاب‌های مرا می‌خواند، خیلی خوشحال می‌شوم؛ البته تا حدی این اتفاق افتاده است.»

فریدت نویسنده در این بین چه می‌شود؟
 من نویسنده حرفه‌ای به این معنا که هر روز موظف به نوشتن چند صفحه‌ام، نیستم. وقتی می‌نویسم که حال بد است و این حال بد، یعنی پرسش یا دغدغه‌ای داری، چیزهایی هست که تو را آزار می‌دهد یا به تعبیری از چیزی عصبانی هستی که بابت آن هم بسیار رنج کشیده‌ای و در نهایت درباره آنها می‌نویسی. عقیده‌ام هم این است جاهایی که نویسنده بابت آن رنج بیشتری کشیده و نوشته، خواننده بیشتر لذت می‌برد. این رنج‌ها می‌تواند ذهنی، روحی یا انواع دیگری باشد و وقتی که با این رنج‌ها درگیر هستی، انگار فریدتت ساخته می‌شود.



پس برای رضایت خودتان می‌نویسید و خواننده شدن یا نشدن آثارتان چندان اهمیتی برایتان ندارد در دست‌آست؟
 من در نوشته‌هایم همین آدم هستم و نمی‌توانم به خاطر مخاطب آدم دیگری باشم. تا وقتی هم این تعهد را دارم که از خودم دور نشوم، دیگر اهمیت ندارد که کارم خواننده شود یا نشود. کما این که بعضی کارهای من کمتر و بعضی بیشتر، دیده شده‌اند. به‌عنوان تولیدکننده کار، دقیقاً می‌دانم که چرا کارهایم بیشتر یا کمتر دیده شده، ولی به نظر من خیلی فریبکارانه است که آن بخش‌هایی که مخاطب دوست دارد را تکرار کنم؛ گرچه بلدم این کار را انجام دهم، ولی هرگز این کار را نمی‌کنم، چون در خلق آثارم، به خودم نگاه می‌کنم، حتی اگر این خود باعث شود که کارم کمتر خوانده شود، یا دیده نشود.

خودتان مصطفی مستور را چگونه نویسنده‌ای می‌دانید؟
 اتفاقی که درباره کارهای من افتاده، این است که هم طیف‌های مذهبی از پاره‌ای از جهان‌های فکری یا نگرش‌هایم به بعضی مفاهیم خوششان نمی‌آید و هم طیف روشنفکر، با دلایل خاص خود، از برخی آثارم راضی نیست. از اول می‌دانستم که چنین برداشتهایی هست، اما نگاه آنها برای من اهمیتی ندارد. به‌ر حال چه خوشم بیاید یا نیاید، این اتفاق افتاده و من همیشه احساس تنهایی کرده‌ام.

به این فکر کرده‌اید که اگر نویسنده نمی‌شدید، ممکن بود سر از دنیای کدام هنر در آورید؟
 اگر قرار بود ننویسم، به سراغ سینما، تئاتر، موسیقی، عکاسی یا هر هنر دیگری می‌رفتم. یعنی داستان در کلمه تبلور پیدا کرده و هیچ معنا و مفهوم ویژه‌ای ندارد و می‌توانست در جای دیگری اتفاق بیفتد، اما از آن‌جا که من آدم تنبل و مقداری هم منزوی هستم، شاید نوشتن با این دو خصلت سازگار تر باشد، تا یک کار جمعی.

کسی که در جامعه‌ای زندگی می‌کند، خواه ناخواه از فضاهای اطراف متاثر است، اما وقتی قرار است این را در داستان بیاورد، باید آن را به یک مسأله انسانی تبدیل کند.
 یعنی بعضی چیزها هست که باید به شکل شعر گفته شود، آن را به شعر می‌گویم، به همین ترتیب داستان کوتاه، رمان و... هر کدام جای خاصی می‌طلبند، ولی همه اینها ریشه در فریدت و تجربه‌های زیسته من دارد. یعنی آن‌چه امروز می‌نویسم، به نوعی گزارش امروز من، از وضع ذهنی و روحی من است و چیزی که فردا منتشر می‌شود، گزارش فردایم است. من حتی به‌گونه‌ای به خودم هم بی‌توجهم، یعنی به گذشته خودم هم نگاه نمی‌کنم.

این باعث نمی‌شود از تباطون مخاطبان بالقوه‌تان مخدوش‌شود؟
 شکر یعنی می‌گویند هیچ قدرتی نمی‌تواند نویسنده‌ای را ساکت کند، مگر خواننده‌اش. معنای دوم یا مفهوم مخالف جمله این است که هیچ‌کس نمی‌تواند به نویسنده قدرت دهد، مگر خواننده‌اش. اگر این اتفاق بیفتد، من دیگر نگران جوایز ادبی یا منتقدان این قبیل مسائل نیستم، نبودم و قطعاً نخواهم بود.

پای صحبت مصطفی مستور که از محبوب‌ترین نویسندگان پس از انقلاب است

انزوا و تنبلی، نویسنده‌ام کرد!

همیشه تنها بوده‌ام
 خواننده آرمانی من یک زن خانه‌دار است
 دیگر نگران جوایز ادبی یا منتقدان این قبیل مسائل نیستم

مطهره میرشکاری | در بین نویسندگانی که در سال‌های بعد از انقلاب بالیده‌اند، مصطفی مستور از محبوب‌ترین‌هاست؛ با آثاری چون روی ماه خداوند را ببوس، استخوان خوک و دست‌های جذامی، من گنجشک نیستم، تهران در بعد از ظهر و... که این روزها جدیدترین کارش «پساده‌روی در ماه» را نیز بهترین رمان سال‌های ۷۹ و ۸۰ جشنواره قلم‌زرین برای رمان روی ماه خداوند را ببوس، برگزیده بهترین رمان جایزه ادبی اصفهان برای رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی و برنده لوح تقدیر از نخستین مسابقه داستان‌نویسی صادق هدایت است، در مطلبی

این یک جورهایی جسادی از رابطه طبیعی نویسنده و خواننده گانش نیست؟
 من بارها گفته‌ام رابطه‌ام با مخاطبانم، رابطه نویسنده و خواننده نیست، بلکه رابطه شهروندان دنیای خیلی کوچکی است که فضای مشترکی داریم و آن‌جا با هم تنفس می‌کنیم که جذابیت آن بسیار از رابطه نویسنده و خواننده بودن فراتر است.

این ارتباطی دارد با بی‌توجهی تان به دنیای پیرامون؟ چون در آثار شما برخلاف بسیاری از نویسندگان بعد از انقلاب چندان رد و نشانی از رخدادهای دنیای بیرون وجود ندارد.
 این حرف کاملاً درست است که من نسبت به آن چه پیرامونم می‌گذرد، بی‌توجه هستم. این بی‌توجهی یعنی این که مسائل اطراف در آثارم دیده نمی‌شود، بنابراین به‌سروصداهای اجتماعی گوش می‌دهم، اما در آثارم نمی‌آید.

این سروصداهای در داستان‌های تان چگونه می‌شود درگیری کرده، با این که نمی‌شود اشاره‌های مستقیم به رخدادها پیرامون در آثار تان دید؟
 به هر حال، کسی که در جامعه‌ای زندگی می‌کند، خواه ناخواه از فضاهای اطراف متاثر است، اما وقتی قرار است این را در داستان بیاورد، باید آن را به یک مسأله انسانی تبدیل کنید. انسانی کردن مسأله، یعنی جدا کردن آن از جغرافیا و تاریخ و تبدیل کردن آن به یک موقعیت که می‌تواند در هر متنی اتفاق بیفتد. یعنی تبدیل آن به جوهره انسانی که می‌تواند به کار برد بیشتری دهد و مثلاً بعد از دو سال تمام نشود، چون موقعیت‌های انسانی از بین نمی‌رود. مسائلی چون عشق، مرگ، بیماری، رنج و... در مجموع مشترکات بنیادین انسانی و از جمله مسائلی هستند که مهم نیست در کجا و کی اتفاق بیفتد، بنابراین حتماً تأکید دارم که مسائل اطراف را به این مسائل مشترک تبدیل کنم و بعد درباره آنها بنویسم.

جرنات و محافل ادبی چه؟ به این مسائل نیز بی‌توجهید؟
 نه تنها به محیط که به جریان ادبی هم بی‌توجهم.

